

چرا جنگ؛ ماهیت جنگ در عصر سنت، مدرنیته و پسامدرن

محمدتقی قزلسفلی*

E-mail: m.ghezelsofla@parsimail

چکیده:

مطالعه و بررسی ادوار مختلف جنگ و ماهیت و نقش آن در جوامع مختلف در بررسی پژوهشگران عرصه‌ی جامعه‌شناسی و علوم سیاسی اهمیت بنیادین دارد. در مقاله‌ی حاضر، ضمن تحلیل تاریخ جنگ و چگونگی تغییر در ماهیت آن در جامعه‌ی سنتی، مدرن و پسامدرن، تحولات معرفتی و ساختاری جامعه و نقش هویت‌ساز جنگ در آن‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. مسأله‌ی اصلی مورد نظر برای نگارنده، اثبات این مهم است که «ما هم‌چنان در جوامع نظامی زندگی می‌کنیم». به عبارت دیگر: برخلاف روی‌کرد خوش‌بینانه‌ی عصر مدرن به حذف نهاد جنگ از زندگی جدید، ما هر روز شاهد اشکال مخرب‌تر جنگ و پی‌آمدهای منفی بر زیست - جهان بوده‌ایم؛ چنان که در دوره‌ی پسامدرن خطر آن تمام هستی بشر را در معرض انهدام قرار داده است. این روی‌کرد از طریق استفاده از مثال‌ها و آمار عینیت خواهد یافت.

کلید واژه‌ها: جنگ، سیاست، مدرنیته، پست مدرنیته، هویت

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران



جنگی که درخواهد گرفت
اولین جنگ نیست،
پیش از آن جنگ‌های دیگری هم
بوده است
وقتی آخرین جنگ تمام شد
پیروزمندان بودند و شکست‌خوردگان
فروستان سرزمین مغلوب
گرسنگی می‌کشیدند ...
فروستان سرزمین فاتحان نیز
برتولت برشت، جنگ (۱)

مقدمه

«جنگ به آفتاب‌پرستی می‌ماند که در هر وضع و حالتی اندکی از ماهیتش تغییر می‌یابد ... (کلاوزویتس، ۱۹۵۵: ۶۹) این عبارت صریح از کارل فون کلاوزویتس^۱ که در باب ماهیت و گونه‌گونی جنگ نقل شده است، در همهی زمان‌ها از عصر جوامع ابتدایی گرفته تا «عصر جنگ‌های تمام عیار» (هابسباوم، ۱۳۸۰: ۷۳) دوران مدرن و چه بسا عصر جنگ‌های شبیه‌سازی شده‌ی پسامدرن که ویریلیو از آن با عنوان «عصر فراجنگ»^۲ (ویریلیو، ۱۳۸۲: ۱۷۸) نام می‌برد، کاربرد داشته است. واقعیت آن است که پدیده‌ی جنگ به همان نسبت که در جوامع پیشین نقش داشت، امروزه نیز این نقش را تأکید و تشدید کرده است. جنگ بعدی دایمی از زندگی سیاسی و اجتماعی شده و رابطه‌ی نزدیکی با رقابت‌آمیزی جوامع و ملت‌ها پیدا کرده است. در عین حال، برخلاف ساختار جوامع ابتدایی و دولت‌های سنتی بعدی که در آن جنگ یک صورت‌بندی ساده یا مبتنی بر واقعیت ساده بود، هم‌اینک، با تکوین ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جوامع از یک‌سو و تحول در فن و تکنولوژی صنعتی - نظامی، صورتی از بربریت فزاینده را یافته که زبان فاجعه‌آمیز آن هستی جهان را در معرض خطر قرار داده است؛ به‌طوری‌که سازمان ملل و چه بسا اعضای آن نیز در مقابله با خطرات قدرت و خشونت‌ها که اشکال متنوعی چون جنگ‌های قومی و نزاع شمال و جنوب و ترورهای عقیدتی به خود گرفته‌اند درمانده و ناتوانند. اخیراً در نتایج پژوهش بانک جهانی،

۱- Carl Van Clousewits

۲- Hyper-guerre

تصریح شده است که پیش‌بینی می‌شود ۵۲ کشور در حال توسعه با ۱/۱ میلیارد جمعیت، ۱۰ برابر بیش‌تر از کشورهای پیشرفته که وضعیت اقتصادی مناسب‌تری دارند، در معرض جنگ داخلی قرار دارند (هایت و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۷). فارغ از این روی‌کرد تک‌خطی، امروزه سیاست‌های برخی از سران جهان و عملکرد آن‌ها در صحنه‌ی سیاست جهانی، حکایت از واقعیت تلخ دیگری نیز دارد، برای مثال: در نظرسنجی اخیر مجله‌ی تایم در برابر این پرسش که در سال ۲۰۰۳ کدام کشور بیش‌ترین خطر را برای صلح جهانی پدید می‌آورد؟ از ۳۱۸/۰۰۰ نفری که به این پرسش پاسخ داده بودند، تنها ۷ درصد کره‌ی شمالی و ۸ درصد عراق و قریب ۸۴ درصد ایالات متحده‌ی امریکا را خطری برای صلح جهانی ذکر کرده بودند (میلر، ۱۳۸۴: ۴۳).

به این ترتیب، جنگ را می‌بایست جزو لاینفک زندگی روزمره محسوب کرد، چنان که دیگر امحای آن به‌طور کامل تنها به خوش‌بینی برخی متفکران غربی سده‌ی نوزدهم می‌رسید. شاید بتوان به این مناسبت، از این نظریه‌ی آرنولد توین‌بی که گفته بود تنها «در گذشته با ساده‌لوحی اصل فضیلت‌های جنگ مطرح بود» (توین بی، ۱۳۷۳: ۲۰) تفسیر امروزی کرد و اذعان نمود که نهاد جنگ، هرگز پیر و فرتوت نشده و براساس خاستگاه ملت‌ها و جوامع، تحول پیدا کرده است. لذا، پافشاری بر جنگ و توجه به فضیلت‌های نظامی، امروزه به سیاستی نهادینه شده تبدیل شده است. پس «داستان جنگ در تمام دوران، امری وسوسه‌انگیز بوده است.» (کیلی، ۱۹۹۶: ۳) برای مثال در میان اولین تاریخ‌نویسندگان تمدن، جلوه‌های خاصی از جنگ بازتاب یافته است. در بخش عمده‌ای از خطوط هیراگلیف، ما شاهد تشریح پیروزی یکی از نیروهای فرعون اسکورپیون^۱ و نارمر^۲ هستیم. در خط معین، نشانه‌های روشنی از جنگ‌های پادشاه گیلگمش^۳ وجود دارد. در کتب مقدس هم‌چون عهد عتیق، در بخش عمده‌ای از تاریخ تمدن‌های کهن مثل چین، یونان، روم و ایران شرح مفصلی از جنگ‌ها و پادشاهان جنگجو (۳) آمده است. بعدها با شکل‌گیری دولت‌های ملی، و بزرگ‌نمایی هویت ملی، و تمایز و تفاوت زبانی و جغرافیایی، این مسأله تشدید شده است.

۱- Scorpion

۲- Narmer

۳- King Gilgamesh



به نظر می‌رسد در یک تقسیم‌بندی تاریخی از فرایند تغییر و تحول کمی و کیفی جنگ‌ها بتوان ضمن فهم ادوار گونه‌گون به تمایزات ساختاری دست یافت. طبعاً هر کدام از این ادوار تاریخی یا تمدنی چنان‌که در تقسیم‌بندی امواج تمدنی آلون تافلر نیز آمده است، به منزله‌ی فهم نگرش‌های متفاوت و جلوه‌های نظامی متفاوت به مقوله‌ی جنگ بوده است.

در نوشتار حاضر، برآنیم تا ضمن بیان ادوار سه‌گانه‌ی کلان وضعیت جنگی^۱ که شامل ماهیت جنگ‌های سنتی، مدرن و پسامدرن می‌شود، به اختصار به بیان اغراض و انگیزه‌ها و ایده‌ی دفاع مشروع در آن‌ها پردازیم. از آن‌جا که هویت مقوله‌ای کلیدی در چارچوب معرفت‌شناسی مدرن است، طبعاً انگاره‌های هویتی در عصر مدرنیته و جنگ جلوه‌ای بارز داشته؛ اما این به آن معنا نیست که اعصار پیشین، خالی از اغراض گوناگونی در جهت تشدید تعارضات و کشمکش‌ها بوده باشند. برای مثال: ملاحظات ساختار کنت والتز^۲، در کتاب «انسان، کشور و جنگ» نشان می‌دهد که با اتکا به سطح تحلیل مبتنی بر طبیعت بشر می‌توان پی‌گیر ذات شرور جوامع ابتدایی یا سنتی بود و انگیزه‌های منجر به جنگ را در آن بررسی کرد یا براساس سطح تحلیل دوم که به رفتار دولت در سیاست جهانی اشاره دارد، نشان داد که دولت‌ها براساس چه انگیزه‌ها و اغراضی از ضرورت جنگ سخن گفته‌اند (بروس هالی، ۱۳۸۳: ۴۰۰-۴۱۴). همین‌طور مطالعات نظام‌مند مایکل دوایل^۳، در کتاب «شیوه‌های جنگ و صلح»، نشان می‌دهد که تبیین جنگ و انگیزه‌ها، اساساً در چارچوب سه دکترین واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سوسیالیسم قابل توضیح است و این روی‌کرد نیز بر حضور عناصر مختلف منجر به جنگ در سه دوره‌ی مورد نظر دارد (۴).

سرانجام این‌که با استناد به دیدگاه‌های جامعه‌شناختی آنتونی گیدنز^۴، مسأله‌ی اصلی مقاله را ایضاح خواهیم کرد. چنان‌که می‌دانیم، گیدنز برخلاف نظریه‌پردازان اجتماعی کلاسیک، چون مارکس، دورکهایم، اسپنسر و کنت که صنعتی شدن و عقلانیت را معادل گذار از اعصار بدوی و تمدنی خشونت‌طلب به دوران علمی‌گرایی و پایان

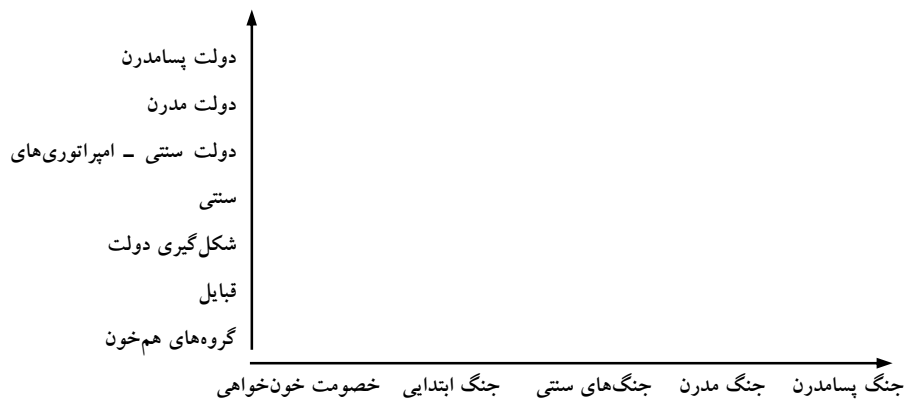
۱- Posture of War

۲- K. Waltz

۳- M. Doyle

۴- A. Giddens

جنگ‌ها می‌دانستند، بر آن است که بر دو خصوصیت مدرنیته و پسامدرن دست بگذارد؛ ابتدا اهمیت نظارت گسترش‌یافته در آغاز ادوار مدرن و دوم تداوم خشونت، جنگ و تأثیر آن در تحولات جهان معاصر (گیدنز در وبستر، ۱۳۸۲: ۹۲-۱۲۹). هسته‌ی نظری دکترین گیدنز آن است که «ما هم‌چنان در جوامع نظامی زندگی می‌کنیم.» (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۷۴). او در کتاب دولت ملی و خشونت (۱۹۸۵) با استناد به نظریه‌ی «دولت پادگانی»^۱ لاسول^۲ و آرای منتقدین جدید چون آدورنو و فوکو، نشان می‌دهد که ارقام سرسام‌آور هزینه‌های نظامی و رشد در حال انفجار علم و فن‌آوری صنعتی - نظامی، نه تنها بر تغییر ماهوی ماهیت جنگ‌های کنونی تأثیر بلافصل گذاشته؛ بلکه از آن مهم‌تر بر تأثیرات وخیم‌تر و خطرناک‌تر جنگ‌های جدید انسان و محیط پیرامون او دست می‌گذارد، مآلاً آن‌که در قیاس ماهیت سه دوره‌ای جنگ از بعد کلان (سنتی، مدرن و پسامدرن)، دوره‌ی متأخر چنان توان مسلحی به خود گرفته که فراتر از دولت‌ها و امپراتوری‌های سنتی و همین‌طور ادوار جنگ‌های مذهبی و ملی است. در بخش نتیجه‌گیری این مقال، ملاحظات تکمیلی و نتایج این پژوهش مورد تأکید مجدد قرار خواهد گرفت. نمودار شماره ۱، ماتریس تحلیل حاضر را نشان می‌دهد (۵).



۱- Garrison-state

۲- Lasswell



نمودار شماره ۱- خط عمودی چگونگی خط سیر تکوین سازمان‌های اجتماعی - سیاسی را در اشکال بدوی - سستی تا مدرن و پسامدرن به نمایش می‌گذارد و خط افقی، تکوین و تکامل انواع جنگ را براساس ملاحظه‌ی عمودی نشان می‌دهد.

۱- ماهیت جامعه‌ی سنتی

۱-۱- عصر جنگ‌های ابتدایی^۱

در چارچوب اهداف این مقاله، جنگ، کاربرد عهده‌ی و سازمان‌یافته‌ی نیروی فیزیکی میان دو یا چند کشور با هدف وارد آوردن خسارت یا خسارت‌ها تعریف می‌شود. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این تعریف اعمال قهریه‌ی دولت یا دولت‌هایی نسبت به دولتی دیگر مدنظر است. این تعریف نشان دهنده‌ی سازمان و کنش جمعی است که آن را از برخوردهای فردی و نزاع‌های پراکنده‌ی بسیاری متمایز می‌سازد؛ اما از آن‌جا که بینش جامعه‌شناسی در این نوشتار تجسد بیش‌تری دارد، این تعریف با لحاظ دیگری کامل می‌شود. در این چارچوب «جنگ ستیزه‌ی خشن و منظمی است که بین دو یا چند اجتماع درمی‌گیرد» (علی بابایی، ۱۳۸۲: ۲۲۰). به این ترتیب از انگیزه‌ها و ماهیت جوامع ابتدایی هم عواملی چون غنیمت و غارت، ترس از بیگانه، خودنمایی یا علائق اساطیری و مذهبی ایفای نقش کرده‌اند. نولان و لینسکی در تعریف جوامع انسانی و چگونگی تحول آن‌ها، بر چند مؤلفه‌ی اساسی تأکید کرده‌اند. ازجمله‌ی این‌ها می‌توان به جمعیت، فرهنگ، فرآورده‌های مادی فرهنگ، سازمان جامعه و نهادهای اجتماعی و نظام‌های نمادین اشاره کرد. به اعتقاد ایشان و اکثر مردم‌شناسان، براساس همین مؤلفه‌ها است که امکان رده‌بندی جامعه‌های انسانی به ادوار ابتدایی و پیشرفته در دوران اولیه یا میانی عملی می‌شود (نولان و لینسکی، ۱۳۸۰: ۱۳۹-۱۸۶). با لحاظ درجه‌ی رشد تکنولوژی می‌توان مجموعاً جوامع سنتی را شامل چند گروه دانست:

- ۱- جوامع شکارچی و جوامعی که در مرحله‌ی گردآوری خوراک به سر می‌بردند.
- ۲- جوامعی که در مرحله‌ی ابتدایی کشت و زرع به سر می‌بردند. ۳- جوامعی که در مراحل پیشرفته‌ی کشت و زرع به سر می‌بردند. ۴- جوامعی که مراحل اولیه‌ی کشاورزی را طی می‌کردند. ۵- جوامعی که به مراحل پیشرفته‌ی کشاورزی رسیده

بودند. با توجه به این که در مراحل ۱ و ۲، هنوز جوامع سازمان‌دهی شده به وجود نیامده بود، سخن گفتن از جنگ میان اقوام ابتدایی موضوعی گمراه کننده است. به عبارت دیگر، از آن جا که رشد جمعیت، رشد اطلاعات فرهنگی و تکنولوژیکی به همراه سکونت دایمی در یک جا وجهی ابتدایی داشته، نزاع‌های رخ داده در میان آن‌ها نیز صورتی از نبردهای ابتدایی را داشته است. این جوامع که دارای تکنولوژی بسیار ساده بوده‌اند، در سطح ابزار دفاعی به نیزه و سلاح تیر و کمان دست یافته‌اند. در این دوره، کشت نباتات و اهلی کردن حیوانات نیز به وجود آمده است. نهایت این دوره، زمانی است که «خیش» پیدا می‌شود و عصر جامعه‌ی ساده‌ی کشاورزی آغاز می‌گردد. اگر بگوییم انگیزه‌های تشدید کننده‌ی جنگ در دوران مدرن و پسامدرن، مقولاتی چون نیروی کار، طلا، نفت یا عقیده و ایدئولوژی بوده است، بنا به همین ملاحظه‌ی ناشی از تکامل اجتماعی می‌توان گفت که تصاحب نیروی جادویی، آشتی دادن الهه‌های تشنه به خون، گرفتن غنایمی چون حیوانات اهلی و سایر ملزومات ابتدایی از جمله انگیزه‌های نبردهای پراکنده بوده است. به این ترتیب، تعبیر از جنگ ابتدایی در این دوره‌ها قابل تشخیص است: «جنگ ابتدایی عبارت بود از اعمال آن نوع شیوه‌ی برخورد که در مرحله‌ی قبل از تشکیل دولت میان جوامعی که فاقد خط بودند، رواج داشته است. یکی از ویژگی‌های مهم جنگ ابتدایی در این است که فرماندهی، رهبری و عملیات تاکتیکی در آن خیلی ملحوظ نبوده است» (می‌یر، ۱۳۷۶: ۴۶). جنگ در چنین بافت‌های سنتی هر چند رویدادی بوده که مرتباً اتفاق افتاده و اغلب گروه سنی خاصی از مردان در آن شرکت کرده و چه بسا زنان نیز به جنگجویان در رسانیدن آذوقه و مهمات، کمک می‌رسانند، در عین حال، چنان‌که پژوهش‌های کوئنسی رایت^۱ و تورنی‌های^۲، نشان می‌دهد، تمام اشکال جنگ‌های پیشین بازتابی از انگیزه‌های شخصی کوچک، روی کردهای غیرعقلانی و شیوه‌هایی برای ماجراجویی و چه بسا نوعی ورزش یا اعتقاد اساطیری بوده است (۶) (کیلی، ۱۹۹۶: ۸-۱۱). کیلی با استناد به دیدگاه‌های این دو متفکر، دلایل تکنولوژیکی کار را که زمینه‌ی محدودیت آن را فراهم می‌کرده است، مورد توجه قرار داده است: ۱- فقر در بسیج و گردآوری نیروی انسانی ۲- عدم کفایت

۱- C. Wright

۲- Turney - High



امور لجستیکی و ضعف تدارکات ۳- به دلیل موانع پیش گفته، امکان انجام عملیات و درگیری‌های طولانی‌مدت نیز وجود نداشته است. عدم آموزش سازمان‌یافته و خلأ دولت سامان‌بخش، اتحادهای موجود گروه‌ها و قبایل اضطراری و لجام‌گسیخته ۴- فقدان جنگجویان حرفه‌ای در نبردهای نظامی ویژه (مثل گروه‌های شمشیرباز، کمان‌دار و سواره‌نظام‌های حرفه‌ای که در ادوار بعدی جوامع سنتی تحقق یافتند) (صص ۱۰-۱۲). با توجه به ساختار زیستی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی این جوامع و شرایط که گروه‌ها در آن به شکل روزمره، سیال زندگی می‌کردند و بیش‌تر آن‌ها درگیر تولید روزمره‌ی مایحتاج خود بودند، طبعاً جنگ‌ها پراکنده^۱، غیرمؤثر و غیرحرفه‌ای بوده است.

۱-۲- دولت‌های سنتی و امپراتوری‌های سنتی؛ جنگ‌های سنتی

برخی از متفکرانی که مسأله‌ی جنگ را از بُعد تکاملی مورد توجه قرار داده‌اند اعتقاد دارند که همان نزاع‌های ابتدایی در ادوار پیش‌گفته میان طوایف و قبایل، زمینه‌ی ایجاد و تشکیل واحدهای بزرگ‌تر و پیچیده‌تر اجتماعی را تسهیل کرده است، «این تکامل باعث گسترش مداوم گروه‌های صلح‌طلب گشته یا به عبارت دیگر این تکامل باعث شده است تا جمعیت‌های بزرگ‌تر مداوماً تحت پوشش نظامات هنجاری مشترک در آیند. به این اعتبار، آن‌ها برای جنگ ابتدایی سهمی در تکامل اجتماعی قایل بودند» (۷) (می‌یر، ۱۳۷۶: ۶۴). با توزیع جمعیت در یک محدوده‌ی مشخص، اشکال اولیه دولت - شهرها شکل می‌گیرد. جمعیت به شؤن و طبقات مختلف چون دهقانان، پیشه‌وران، تجار و روزمزدها تقسیم شده و جنگجویان نیز به واسطه‌ی ابداعات و اختراعات جدید، موفقیت خود را در شکل جدید دولت سنتی تجسم می‌بخشند. در شرایط ایجادشده، صورت‌بندی حکومتی، توزیع قدرت سیاسی و طبقه‌بندی اجتماعی تا حد قابل توجهی از خصوصیت و نحوه‌ی توزیع قدرت نظامی تأثیر می‌پذیرد. نیاز به یادآوری نیست که متفکرانی چون افلاطون و ارسطو در آرایه‌ی دیدگاه‌های خود پیرامون شکل‌گیری دولت - شهر بر همین مسایل تأکید داشته‌اند. چنان‌که گیدنز می‌گوید: دست‌یازی به جنگ‌هایی که غالباً طولانی و خونین باشند،

یکی از آشکارترین ویژگی‌های تکامل اولیه‌ی دولت‌ها و گذار از دوران پیشادولتی^۱ و ورود به عصر دولت‌ها و امپراتوری‌های سنتی بوده است (گیدنز، ۱۳۸۱: ۳۷۶). با تحول در عرصه‌ی نوآوری‌های فکری، کشفیات و پیشرفت‌های فنی، در بافت جوامع سنتی این دوره و تغییر در ساخت سلاح‌های جنگی، امکان گذار به جوامع پیشرفته‌ی کشت و زرع و جوامعی که به مراحل پیشرفته‌ی کشاورزی اختصاص داشتند فراهم آمد. «اختراع ارابه‌های جنگی از سوی مردم استپ‌نشین، در حدود ۱۷۰۰ قبل از میلاد برای نخستین بار قدرت توأم اسب و چرخ را ترکیب و در کنار دگرگونی جنگ، امکان برتری برخی از دولت‌های سنتی یا امپراتوری‌ها را بر دیگران سهولت بخشید» (دان، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۰۰). در کنار صنایع نظامی چون ارابه‌های جنگی، ابداعاتی چون انواع سپر، جوشن، کلاه‌خود یا کلاه‌های آهنین، زره و کمربندهای چرمین، تفوق برخی دولت‌ها را در شرایط خاصی تمدید کرد؛ از جمله برتری دولت‌های ایرانی براقوام و امپراتوری‌های رقیب (جمشیدی، ۱۳۸۳: ۱۳۰-۱۵۰).

این دوران، هم‌چنین شاهد شکل‌گیری ادیان و نظام‌های اعتقادی پیشرفته‌تر، رشد اقتصادی و ایجاد مازاد اقتصادی و تحول در ابعاد گروه‌ها و جامعه‌ها بود. در چنین اوضاع و احوالی تعجبی نداشت که کاست حاکم برای دستیابی به ثروت و قدرت بیش‌تر، قدرت برهنه‌ی خود را از طریق مزدوران جنگاور تقویت کنند. چنان‌که نوشته‌اند: در نبردی که میان پارسی‌ها و اسکندر در کنار رود گرانیکوس رخ داد، تقریباً همه‌ی پیاده‌نظام پارس، از مزدوران یونانی بودند و در نبرد آسیوس نیز ۳۰/۰۰۰ نفر یونانی مزدور در داخل سپاه پارسیان بودند (ص ۱۳۰).

بدین ترتیب بود که تمام توش و توان این طبقه‌ی نیرومند و متنفذ از تسخیر طبیعت به تسخیر سرزمین‌ها و استیلا بر انسان‌های دیگر متوجه گشت و این چرخش از برکت دست‌آوردهای تازه‌ی پربار تکنولوژی، می‌توانست تکاپویی سخت سودآور هم باشد. البته این فرایند با منابع بی‌ثبات‌کننده‌ی مثل افزایش جمعیت، وابستگی به کشاورزی آبی کاربر^۲ که اساساً متمرکز بر تولید یک رشته‌ی محدود از غلات بود، جوامع موجود را آسیب‌پذیر هم ساخت. این امر با تشدید بیماری، الگوهای اسکان جدید را به‌صورت

۱- Prestate

۲- Labor-intensive irrigated agriculture



باروری‌های شهری اجتناب‌ناپذیر ساخت. به زبان اکانل «این مراکز در معنای واقعی لانه‌های طاعون‌زایی بودند که به اشاعه‌ی سریع بیماری، به‌ویژه در ایام سوءتغذیه کمک کردند» (اکانل در کلمبیا، ۱۳۸۲: ۴۴۱-۴۶۰).

در کل این دوران، تا پیش از آغاز عصر جدید، مسأله‌ی تعادل جمعیت، مهم‌ترین عامل در وقوع جنگ‌ها بود؛ چرا که در طول دوره‌های اضافه جمعیت، ارتش‌ها قادر بودند سرزمین‌های جدیدی را تسخیر کنند یا اگر افزایش جمعیت بیش از حد انتظار بود، جمعیت مازاد را نابود کنند و نگران تغذیه‌ی ایشان نباشند؛ اما موقعی که جمعیت‌ها کاهش می‌یافت، ارتش‌ها قادر بودند کارگران جدیدی را از طریق بردگان یا اسرای جنگی تأمین نمایند. «پدیده‌ی تنزل شأن افراد بشر به سطح نمونه‌هایی تجاری که باید در شکل جنگی بازار معامله شوند (بردگان)، نمادی از این نظام‌ها بود» (صص ۴۴۱-۴۶۰).

در دوران چنین نظام‌هایی بود که انواع دولت‌ها تکامل یافتند. دولت‌های سنتی بزرگ، امپراتوری‌هایی بودند که معمولاً از طریق غلبه‌ی نظامی و تحت انقیاد درآوردن گروه‌های کم‌تر قدرتمند بنا می‌شدند. روش‌های استفاده از فلز برای تولید زره و سلاح برای نخستین بار مورد توجه قرار گرفت. در دل چنین دولت‌هایی، مفهوم ارتش جنگجوی ثابت، مردان سرباز تمام‌وقت، معنا یافت. در جوامعی که ثروت و قدرت‌شان به استفاده از کشتی بستگی داشت، جنگجویان دریایی متخصص نیز به‌وجود آمدند. «ارتش‌های ثابت و نیروهای دریایی به‌طور معمول نسبتاً کوچک بودند و اغلب در آغاز، حفاظت از دربار و خاندان پادشاه و امپراتور را برعهده داشتند. ارتش‌های بزرگ‌تر نیز با سربازگیری از دهقانان یا با تشکیل اتحاد با سایر فرماندهان نظامی ایجاد گردیدند» (گیدنز، ۱۳۸۱: ۳۷۶).

لازم به ذکر است که در عصر جوامع کشاورزی و پیش از تحول دولت - ملت‌های سده‌ی شانزدهم، در جوامعی که صورتی کمابیش فئودالی هم‌چون مناطق اروپایی داشتند یا اشکالی از امپراتوری‌های ابتدایی‌تر چون چین و ایران یا دولت‌های تحول یافته‌تر چون یونان و امپراتوری روم، یا جوامعی که وتیفوگل آن‌ها را «جوامع آب‌پایه»^۱ می‌خواند، پدیده‌ی خاصی از جنگ‌های «دو دوره‌ای»^۲ یا مکرر به‌وجود آمد که هم‌چون

۱- Hydraulic

۲- Double war

جنگ پلوپونزی^۱ و پونیک^۲ یا جنگ‌های یونانیان و ایرانی‌ها، پیش از حل نهایی، مجدداً در طول دوره تکرار می‌شد. با این همه، جنگ عصر امپراتوری‌ها، به تعبیر تافلر مظهر انکارپذیر اقتصادهای زراعی موج اولی را بر پیشانی دارند که باعث پدید آوردن آن‌ها شد و این تنها از جنبه‌ی تکنولوژیکی نیست؛ بلکه از جنبه‌ی سازمان‌دهی، ارتباطات، لجستیک، نظام اداری و پاداش نیز صادق بوده است.

در میان جوامع متعدد امپراتوری یا اشکالی از آن‌که تجربه شدند، چینی‌ها و مغول‌ها از دیگر انواع قدرتمندتر بودند. به عبارت دیگر صورت جامعه‌ی جنگی یا حتی به تعبیر دقیق‌تر «وضعیت جنگی»^۳ هابزی را بهتر منعکس می‌کردند. چینی‌ها در این بین از جمله ملت‌هایی بودند که با استفاده از باروت و توپ و حتی کشتی‌های جدید، به مناطق گسترده‌ای لشکر کشیدند و آن‌ها را زیر یوغ خود درآوردند و این تا زمانی ادامه داشت که فرمان امپراتوری سال ۱۳۷۱ میلادی، چینی‌ها را در درون مرزهای خودشان محصور کرد. چند سال بعد این اروپاییان بودند که توانستند تا نه تنها سفرهای اکتشافی را آغاز کنند؛ بلکه احتمالاً برای مدت‌ها، قدرت غرب را در مقابل دیگر قدرت‌ها یدک کشند. از این‌رو این دوران، که فرناند برودل با عبارت «عصر اقیانوس‌پیمایی» از آن یاد می‌کند، نقطه‌ی عزیمت رنسانس و مدرنیته و از آن پس جنگ‌آوری دولت‌های ملی عمدتاً اروپایی می‌شود (برودل، ۱۳۷۲: ۴۰۵-۴۳۲).

۲- ماهیت جامعه‌ی مدرن، متافیزیک نوین جنگ

بی‌تردید ماهیت جامعه‌ی مدرن را بایستی در گذار تکنولوژیکی از امور سنتی و از آن پس در چارچوب متافیزیک نظری جدیدی فهمید که چندی بعد تحت عنوان «مدرنیته» وارد لغت‌نامه‌ها و دایره‌المعارف‌ها شد (۸). پیشرفت در حمل و نقل آبی و تسخیر دنیای جدید، عصر اکتشافاتی را پدید آورد که پیام‌آور دورانی از تغییر و تحول اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیک برای بخش خاصی از جهان شد. از اوان سده‌ی پانزدهم، دریانوردان اروپایی مفرهای مخاطره‌آمیز خود را برای گشایش راه‌های جدید بازرگانی به سوی جوامع سنتی (دولت‌ها و امپراتوری‌های پیشین) در چین، هند و

۱- Peloponnesian war

۲- Punic war

۳- Posture of war



خاورمیانه آغاز کردند. متافیزیک نظری در چارچوب مدرنیته، از حرکت خود به مثابه‌ی نیروی امیدبخش و مترقی برای آزادسازی بشریت از چنگال جهالت و خردستیزی نام می‌برد (روسنائو، ۱۳۸۰: ۲۲) و هم‌سو با آن، با استفاده از تکنولوژی نظامی جدید خود، زمینه‌های آغاز مهم‌ترین نزاع‌های بین‌المللی را چه در قاره‌ی اروپا و چه در مناطق خارج از این محدوده فراهم ساخت. تعجیبی ندارد که متفکری چون آلبرت هیرشمن، ادعا می‌کند که جنگ جهانی اول در سده‌ی هفدهم اتفاق افتاد. انسان غربی در پس‌زمینه‌ی تحولات اجتماعی و فرهنگی روزگار رنسانس، «ما» مدرنیته را در قالب متافیزیکی سکولار به این ترتیب برخی افراد که به قول توین‌بی، «انسان غربی» به جای خداوند به ستایش خود پرداخت و خود را موجودی متفاوت از اسلاف قرون وسطایی خود محسوب کرد» (توین بی در اسمارت، ۱۳۸۳: ۲۸۹).

بخشی از این داستان جدید، اختراع نمادها و هنجارهای جدید مبتلا به جامعه‌ی پس از فئودالیت و مدنیت آن بود که اولین نتیجه‌ی بلافصل خود را در زمینه‌ی توسعه‌ی دامن‌های خشونت در اروپای سده‌ی شانزدهم و هفدهم به نمایش گذاشت. در این شرایط، به تدریج خشونت فراگیر که روزگاری در جوامع پسامدرن پراکنده بود (هم‌چون خاصیت نظام سنتی و امپراتوری فئودال) خود را تسلیم دولت‌های جدید کرد. دولت‌های جدید با بهره‌گیری از فضای اعتقادی که جنگ‌های صلیبی برای‌شان به ارمغان آورده بود، اینک پس از رهایی از انقیاد کلیسا، به منظور کسب استقلال عملی، بدون هیچ مقدمه‌ای، از پروژه‌ی دین یا بهتر است بگوییم اصلاح دین بهره گرفتند. برای مثال در سده‌ی شانزدهم، هلندی‌ها برای کسب استقلال از اسپانیایی‌ها در چارچوب جنگ‌های مذهبی جدید، وارد نزاعی هشتاد ساله شدند. رهبران اغلب دولت‌های پراکنده‌ی اروپا در این شرایط در جهت بسیج کردن مردم برای مبارزه از نمادهای متعدد شامل رنگ‌ها، اوניفورم‌ها، نشان‌ها و دست‌ساخته‌ها بهره گرفتند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۸۵۴-۸۶۵). آرنولد توین‌بی در تحلیل خود از ماهیت جنگ در جامعه‌ی مدرن اروپا که خود از آن با عنوان «عصر نوین» (توین بی، ۱۳۷۳: ۲) یاد می‌کند، به دو انفجار یا جنگ بزرگ اشاره می‌کند. «نخستین انفجار را جنگ‌های مذهبی تشکیل می‌دهند که از سده‌ی ۱۶ میلادی آغاز می‌شود و در سده‌ی هفدهم پایان می‌پذیرد و دومین انفجار، جنگ‌های ملی است که در سده‌ی هجدهم شروع می‌شود» (ص ۲). این هر دو صورت جنگ به پشتوانه‌ی اقتصاد سیاسی جدید یعنی مرکانتیلیسم، تقویت می‌شود. برخی از دولت‌های

جدید اروپایی فاتحان اسپانیایی و پرتغالی بودند که از طریق قدرت مادی حاصل از تصرف و چپاول سرزمین‌های امریکای مرکزی و سلسله‌جبال آند، اجرت مزدوران حاضر در صحنه‌های نبرد اروپا را که مشغول جنگ‌های مذهبی بودند، تأمین می‌کردند. بخشی از این جنگ‌ها با پیمان وستفاليا در ۱۶۴۸ م به پایان رسید؛ اما بخش دیگر داستان که هویت‌های سکولار جدید دولت‌های مدرن غربی بود، با آتش جنگ‌های ناسیونالیستی ادامه یافت. در چنین فضای ترس و «گسترش جنگ همه علیه همه» بود که تامس هابز اثر معروف خود لویاتان^۱ را به نگارش در می‌آورد و در آن از آموزه‌ی جدید؛ یعنی، دولت لویاتانی برای پایان وضعیت جنگی سخن می‌گوید.

۲-۲- جنگ در عصر صنعت

چارلز تیلی با اشاره به حوادث جهانی در سده‌ی هفدهم و هجدهم، برای نشان دادن ارتباط میان هویت‌های ملی جدید و جنگ، تصریح روشنی دارد مبنی بر این که «جنگ، کشور را ساخت و [از آن پس] کشور جنگ را» (بروس هال، ۱۳۸۳: ۴۰۵). البته چنان‌که می‌دانیم این انگیزه‌ها و راهبردهای ملی‌سازی در اروپا، پس از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) آشکار شد. از این تاریخ است که رسم خرید ارشدیت‌ها در نیروهای مسلح توسط نجبا ملغی و معیارهای شایسته‌سالاری برای ترفیع و ترقی جای‌گزین می‌شود. برای نخستین بار ارتش‌های حرفه‌ای ملی با تجهیزات بهتر تشکیل می‌شود. مهم‌ترین وجه بارز این دوران ارتش بسیج توده‌ای بود که ابتدا توسط ناپلئون در فرانسه مورد استفاده قرار گرفت و از آن پس گسترش عام پیدا کرد.

با انقلاب علمی - تکنیکی - صنعتی از اواخر قرن هجدهم که از انگلستان آغاز شد و به سرعت اروپای غربی و امریکا و روسیه را دربرگرفت، ساخت نظامی دولت‌های جدید رشد بی‌سابقه‌ای پیدا کرد. این به منزله‌ی یک صورت جدید از نوآوری‌های فنی و اجتماعی در جهان مدرن بود که با انقلاب صنعتی تعریف می‌شد. ماشینی شدن صنعت نساجی، پیشرفت‌های فنی و توسعه‌ی صنعت فولادسازی، مهار کردن نیروی تجار، استقرار نظام‌های کارخانه‌ای و دیگر تحولات، بافت دورگه‌ی جوامع کشاورزی - دریایی را به صورت صنعتی درآورد. صنعتی شدن با فرایند عقلانیت و سودمحوری

۱- Leviathan



جدید در جامعه، پیش از هر چیز در ماهیت سازمان‌دهی و انضباط جنگ و نیروهای نظامی تبلور یافت. به قول گیدنز: «صنعتی شدن از حیث کارکردش در حوزه خشونت، به انحصار موفقیت‌آمیز وسایل خشونت در چارچوب مرزهای دقیق کشوری مدد رساند» (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۷۴-۳۹۷).

در این جاست که پارادوکس مدرنیته خود را می‌نماید؛ یعنی، آمادگی برای جنگ، نه تنها پیش‌نیازی برای تمام دولت‌های ملی؛ بلکه عامل ثبات و استقرار آن‌ها می‌شود. با اقتدار و سلطه‌ی این نظام‌ها که در راستای تقویت قدرت این کشورها صورت می‌گرفت، نظام سربازگیری منظم، رشد فزاینده‌ای کرد. سربازان به سرعت و دقت تحت انضباط و آموزش منظم قرار گرفتند. ارتش‌ها مانند سازمان‌های دیگر دیوان‌سالار شدند. کادر افسری به‌گونه‌ای فزاینده حرفه‌ای شد. جنگ دیگر پیوند مستقیمی با صنعت داشت و تکنیک‌های صنعتی جدید، شتاب عظیمی به قدرت ویرانگر تسلیحات می‌دادند. فرایندهای مذکور، صنعتی‌شدن نام گرفت. از قضا در حالی که در سال ۱۸۶۲ اولین کارخانه‌ی اسلحه‌سازی در انگلستان صنعتی‌شده مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت، ادیب مشهوری چون لئوتولستوی در همان سال یکی از مهم‌ترین آثار ضدجنگ، یعنی رمان «جنگ و صلح» را منتشر می‌کند. او با ژرف‌اندیشی بی‌مثال همان زمان گفته بود که حقیقت درباره‌ی جنگ را زمانی که در کریمه در نبرد با سباستوپول می‌جنگید (۱۸۶۵) از توصیف استنادال از رمان «صومعه‌ی پارم» فراگرفته به این ترتیب که «همه‌ی نبردهای بزرگ، هرج و مرج‌هایی بی‌معنا و فاقد سمت و سوی مشخص‌اند» (گالی، ۱۳۷۲: ۱۴۲-۱۸۰). با این همه، تاریخ مسیر «قشون‌گیری انبوه» را در پیش گرفته بود و ایده‌ی مسلح کردن تمامی ملت‌ها با عبارت «شهروندان مسلح شوید!» انقلاب فرانسه، به منزله‌ی مرگ رژیم‌های منفعل پیشین و در عین حال آغاز سیاست رادیکال جدید بود. در این چارچوب نه تنها تکنولوژی‌های نظامی جدید؛ بلکه «عقاید مسلحانه» به تبع ایدئولوژی انقلاب، در جوامع بسیاری پراکنده شد.

«پس از ۱۷۹۲ م، موجی از نوآوری در جنگ، انقلابی پدید آورد. جنگ نامحدود را جایگزین جنگ محدود نظام گذشته ساخت. پیش از انقلاب فرانسه، جنگ - در اصل - برخوردی بود میان حکام، پس از آن رویداد، بیش از پیش به برخورد میان مردمان تبدیل شد» (تافلر، ۱۳۸۱: ۴۸). ایدئولوژی ملی‌گرایی نوین یا ناسیونالیسم مدرن طالب هویت در این فضا، بر آن شد تا از جنگ و نظام سلحشوری در بازسازی هویت جدید کشور جدید بهره گیرد. جنگ‌های بیسمارکی و تئوری جنگ جوهری کلاوزویتس در

این چارچوب تبیین می‌شوند. کشورهای مختلف، به نسبت سابقه‌ی تاریخی، میزان قدرت اقتصادی و صنعتی، در پی ایجاد بنیادهای جدید نظامی برمی‌آیند. «فرانسویان به منظور آموزش رسمی افسران برای پست‌های فرماندهی ارشد، سیستم ستاد فرماندهی را به وجود می‌آورند. در ۱۸۷۵ م، ژاپن پس از مطالعه‌ی تجربه‌ی فرانسه، آکادمی نظامی خود را ایجاد کرد و در ۱۸۸۱ م، ایالات متحده، مدرسه‌ی داوطلبان پیاده‌نظام و سواره‌نظام را در فورت لیون ورث^۱ کانزاس تأسیس کرد» (ص ۴۹). تنها چند سال بعد، ایالات متحده با اعلان جنگ به اسپانیا «جنگ کوچک با شکوهی» را به راه انداخت تا دوران جدید سلطه‌گری را آغاز کند. در چند سال پایانی قرن نوزدهم میان چند کشور عمده‌ی جهان برای پاسخ‌دادن به ملی‌گرایی جنگ‌طلبانه جوامع به حدی رسیده بود که بخش عمده‌ی نقاط بری و بحری جهان، میان آن‌ها چون غنیمت جنگ تقسیم شده بود. در هنگام عزیمت از «دوران کوتاه صلح» به جنگ، آن عده‌ی معدودی که شامه‌ی تیزی داشتند، می‌توانستند آینده‌ی فراروی را به تصویر درآورند. در دهه‌ی ۱۸۸۰ م، انگلیس از جمله کشورهایی بود که حتی مخاطرات جنگ جهانی را محاسبه کرده بود و نیچه با جنون پیشگوییانه‌اش بر نظامی کردن فزاینده‌ی اروپا درود می‌فرستاد و نوید جنگ‌هایی را می‌داد که «به بربر، به جانوری که در ما بود، پاسخ مثبت می‌داد (هابسباوم، ۱۳۸۲ ب: ۴۱۹).

به نظر می‌رسید، بشر جدید صنعتی که بیش‌تر جز نیروی خودش را چارپایان و باد و آب، چیزی نداشت، اکنون با مددگیری از ماشین، قدرت خود را می‌توانست هزار برابر کند. جامعه‌ی صنعتی، قدرتی تازه و گستره‌ای نوین از سلطه‌گری و پاسخ‌دهی به خواش و امیال را تمهید کرده بود و تا آغاز عصر جنگ‌های تمام‌عیار فرصتی باقی نمانده بود.

۲-۳- عصر جنگ‌های تمام‌عیار

مفهوم جنگ تمام‌عیار ناسیونالیستی که با فراخوان برای قیام توده‌ای در اعلامیه‌ی ۱۷۹۳ م قرارداد مونتانیو آغاز شده بود، در آموزه‌های رییس کل سر رشته‌داری ارتش آلمان در زمان جنگ جهانی اول - اریش فون لودندورف - شکل کامل‌تر به خود

۱- F.L. Worth



گرفت. پیش از فرارسیدن این لحظه‌ی تاریخی که روایت رمانتیک خود را نیز از ماجرای قتل آرشیدوک فرانتس فردینان، وارث تخت و تاج اتریش، گرفته بود، ارتش‌های توده‌ای سده‌ی نوزدهم، به این جریان مدد رساندند. در دوران ماقبل ناسیونالیستی، «جنگ‌ها بیش‌تر ماجراهای مربوط به شاهان، اشراف و سربازان حرفه‌ای مزدور محسوب می‌شدند. اکثریت گسترده‌ای از مردمان چندان علاقه‌ای به جنگ‌های شاهان نداشتند. مردم عادی چندان احساس تملکی نسبت به کشور به‌عنوان کشور خودشان نمی‌کردند. میان جمعیت‌ها و حکومت‌های‌شان پیوند و قرابت کم‌تر بود و رژیم‌های مطلقه‌ی اروپایی، اتباع خود را به‌عنوان تأمین‌کنندگان مفید و ترجیحاً مطیع درآمدها و مالیات‌های پادشاه تلقی می‌کردند. از مردم عادی یا عوام انتظار میهن‌دوستی نمی‌رفت. پادشاهان از مردم عادی یا عوام انتظار نداشتند که در امور عمومی یا دولتی هیچ مسؤولیتی به عهده بگیرند» (هال، ۱۳۸۳: ۴۰۵)؛ اما آن جمعیت‌های شادمانی که در پایتخت‌های اروپای در آستانه‌ی جنگ آماده شده بودند، نشان‌دهنده‌ی آغاز دوره‌ای از ناسیونالیسم و نظامی‌گری بود. لذا برخلاف پیش‌فرض‌های جامعه‌شناسان خوش‌بین سده‌ی نوزدهم، رابطه‌ی ارتش و جامعه بر مبنای کاهش ارزش‌های جنگی قرار نگرفت. برای مثال اگوست کنت، سن سیمون و اسپنسر، انتظار داشتند نخبگان بورژوا در جوامع جدیدالتأسیس ملی و صنعتی به مقابله با سنن جنگ‌جویانه برخیزند، در حالی که درست عکس این مسأله اتفاق افتاد. به گونه‌ای که کارخانه‌داران و سرمایه‌داران انگلیسی هم‌چون سرمایه‌داران آلمانی، به جای این‌که پسران خود را برای برعهده گرفتن اداره‌ی کارخانه تربیت کنند، آن‌ها را وادار به شرکت در جنگ‌های فتودالی کردند (زیمل، ۱۹۹۳: ۳۹-۵۷).

در میان این گروه از پسران جوان بورژوا، نسلی که به سنگرهای جنگ رفت، این تعهد را با چنان اهمیتی احساس می‌کرد که میزان مشارکت آنان در جنگ از لحاظ جمعیت انگاری فاجعه‌آمیز بود و به همین مناسبت لقب «نسل از دست رفته» (هال، ۱۳۸۳: ۴۰۶) را به آنان بخشید. جنگ جهانی اول، نخستین جنگ ناسیونالیستی بود که در آن جوامع به‌طور کامل و یکدست برای جنگ بسیج می‌شدند و اقتصادهای ملی و تمام انگیزه‌های شکل دهنده‌ی دولت‌ها، خود را با قیاس فقط جنگ تعریف می‌کرد (۹). مردم انتظار داشتند این جنگ زیبا، به سرعت فروکش کند. «دول مرکزی، متجاوز از ۶۵ میلیون نفر نیروی مسلح وارد جنگ کردند و متفقین بیش از ۴۲ میلیون نفر. به عبارت

دیگر، تحول اوضاع و احوال جهانی در آستانه‌ی این جنگ به گونه‌ای بود که وقوع نزاعی فراگیر را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. رقابت اقتصادی افسار گسیخته، نظام اتحاد اروپایی که کشورها را بر ضد یکدیگر به اتحاد فرامی‌خواند و سرانجام تبلور افراطی احساسات ملی‌گرایانه در بروز این واقعه‌ی دلخراش اهمیت انکارناپذیر داشتند» (۱۰ دان، ج ۴، ۱۳۸۲: ۶) بروز احساسات ملی‌گرایانه در خدمت جنگ، از سوی روشنفکران و هنرمندان این دوره، به تجسم صورتی از «ناسیونالیسم زیبایی‌شناختی» (فدرستون، ۱۹۹۵: ۲۵) نیز مدد رساند که از طریق آن، هویت و اهداف ملی مورد توجه و تأکید قرار می‌گرفت.

این دوره، هم‌چنین شاهد برپایی و توسعه‌ی امپراتوری‌های جدید استعماری بود که از طریق ناسیونالیسم تام و قبیله‌ای، کنش فراملی یافت؛ هر چند که در دوران مدرن پرورش یافته بود. تصادفی نبود که دقیقاً در اوج ناسیونالیسم افراطی و ناسیونالیسم نظامی‌گرا در اروپا، بیش از یک چهارم سرزمین‌های کره‌ی خاکی - یعنی سطحی شامل دست کم ۲۱ میلیون کیلومتر مربع - میان شمار اندکی از کشورهای ملی تقسیم شد. هانس کوهن^۱، در کتاب ناسیونالیسم و امپریالیسم در شرق نزدیک (۱۹۳۲) می‌نویسد: «درست همان‌طور که هدف ناسیونالیسم متحد کردن سیاسی و سرزمین اعضای یک ملت است، گرایش به توسعه‌طلبی این ملت را وسوسه می‌کند تا بکوشد، سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی خود را بر مردمان بیگانه بسط دهد» (به نقل از هال، ۱۳۸۳: ۴۰۸).

به این ترتیب، ملی‌گرایی اقشار متوسط کوچک از مفهوم لیبرالیسم و چپ، به نوعی برتری‌طلبی نژادی، جنبش افسار گسیخته‌ی امپریالیستی و بیگانه‌ترس راست، یا به عبارت دقیق‌تر راست رادیکال جهش کرد که به قول هابسباوم در کتاب ملت و ملت‌گرایی، در جنگ جهانی دوم به نقطه‌ی اوج خود رسید (هابسباوم، ۱۳۸۲ الف: ۱۷۵) با توجه به تداوم پی‌آمدهای ملی‌گرایی در سده‌ی بیستم بود که برخی از مورخین و جامعه‌شناسان دوره‌ی بین ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹ را یک میان‌پرده‌ی کوتاه نامیده‌اند که در طی آن، جهان صنعتی خود را آماده‌ی جنگ می‌کرد. «با این همه، ضربه‌ی روحی وارد شده در اثر جنگ بزرگ، کافی بود تا باعث یک تفکیک ریشه‌ای میان فکر و عمل بشود؛

۱- H. Kohn



یعنی، یک نفاق دارای اهمیت بنیادین، نه تنها به لحاظ آینده‌ی خشونت‌های سازمان یافته که هم‌چنین از حیث تعیین شرایط برای تمامی هسته‌ی اصلی تحولات اقتصادی، فن‌آوری و سیاسی که هستی بشر را دگرگون می‌کردند» (اُکانل، ۱۳۸۲: ۴۴۷).

و بدین‌سان بود که دنیای صنعتی در یک مورد حاد و تکان دهنده‌ی دیگر از جنگ غرق شد. «فقط این بار شمار مردگان - تقریباً پنج برابر جنگ بزرگ، بیش‌تر زاییده‌ی کاربرد آگاهانه‌ی ماشین جنگ بود تا یک نتیجه‌ی اتفاقی فن‌آوری‌های پیچیده از نگاه رزمندگان اصلی در جنگ جهانی دوم، هر چیز به آرامی جریان یافته بود تا زرادخانه‌ای را که در طول جنگ بزرگ ظاهر شد - به‌ویژه تانک، هواپیما و زیردریایی - کامل کرده و توسعه دهد. هنگامی که زمان آن فرا رسید، همه‌ی این سلاح‌ها به طرزی کارآمد - اما بی‌هدف - به کار گرفته شد» (ص ۴۴۹).

اشکال خشونت در جنگ دوم، فاجعه بارتر از جنگ بزرگ پیشین بود. برای مثال در عملیات موسوم به عموره (۱۱) شامل چهار حمله در ژوئیه و اوت ۱۹۴۳، توسط ۷۳۱ فروند بمبافکن انگلیسی، طوفان آتش به راه افتاد که دمای محیط را به ۸۰۰ درجه‌ی سانتیگراد رساند و کوره‌ای غول پیکر بر فراز شهر ایجاد کرد. بسیاری بر اثر خفگی و تعدادی نیز بر اثر سوختگی ناشی از مواد آتش‌زا، به اجساد چروکیده تبدیل شدند. حمله‌ای با چهل هزار تلفات غیرنظامی؛ آن هم واکنش در برابر جنگ‌طلبی‌های هیتلر. ابعاد ضدانسانی فاجعه‌ی مذکور با انفجار بمب اتمی در ژاپن تکمیل می‌شود (۱۲).

در جنگ جهانی دوم، رقمی بالغ بر ۳۵ میلیون، تنها در اروپا کشته شدند که از آن میان ۲۵ میلیون تن اتباع شوروی بودند که قربانی جنگ کبیر میهنی شدند. میلیون‌ها تن دیگر نیز در مناطق استعماری و بخشی نیز قربانی تصفیه‌ی نژادی نازیسم شدند (تودوروف، ۲۰۰۳: ۵-۹).

«تهدید خطر پایان جهان با انفجار هسته‌ای!» عبارتی برای آغاز داستان در شرایط نوین از جهان - زیست بشری است. این مسأله، در گیرودار جنگ سرد آغاز شد و چون نبردی میان نیک و بد، به شدت تقویت گردید؛ در حالی‌که بر اثر تقسیم ایدئولوژیکی جهان، اروپاییان برای بیش از نیم قرن در وضعیتی از صلح مسلح نزدیک به وضع جنگ هابز به سر می‌بردند، امریکا و شوروی سابق با دکتترین احتیاط اتمی، تلاش می‌کردند از هرگونه درگیری نظامی در این پهنه حساس جلوگیری کنند در حالی که از درگیری در جاهای دیگر چون ویتنام، نیکاراگوئه، آفریقا و آمریکای لاتین ابایی نداشتند. اکنون صنایع نظامی چنان پیچیده و مرگ‌بار شده بودند که به قول تافلر به

«فراسوی مطلق» (تافلر، ۱۳۸۱: ۵۲) گام نهاده‌اند. خط تولید مرگ عصر جنگ‌های تمام‌عیار، به ایده‌ی «کارگزاران مرگ میلیونی» یا مرگ ناشی از سلاح‌های اتمی فرو کاسته بود. هر آن انتظار می‌رفت که عده‌ی بسیاری که بر قشر نازکی از یخ، اسکیت‌سواری می‌کردند، به قعر آب‌ها فرو روند. البته این ماجرای شبیه‌سازی‌شده در عصر پسامدرن، در جنبه‌های مختلف تداوم یافته و چه بسا صورتی خطرناک هم یافته است. برای مثال در فاصله‌ی سال ۱۹۱۶م؛ یعنی، درست پس از قرارداد وین علیه ناپلئون تا سال ۱۹۶۵م، حدود ۷۴ جنگ بین‌المللی که در آن حداقل بیش از دو طرف درگیر باشند، رخ داده بود. از سوی دیگر در فاصله‌ی ۲۳۴۰ هفته‌ای پس از ۱۹۴۵م، ما تنها «سه هفته» جنگی نداشته‌ایم.

۳- ماهیت جامعه‌ی پسامدرن

۳-۱- وضع پسامدرن

با وجود بحث‌ها و آثار مستوفایی که راجع به پسامدرنیته (فرامدرنیسم) به رشته‌ی تقریر در آمده است (۱۳)، به نظر می‌رسد هنوز تعریف معین و دقیقی از پسامدرن به‌دست داده نشده است. در عین حال بحث‌های آرایه شده بر این نکته اشتراک نظر دارند که شرایط یا وضعیتی تحت عنوان پسامدرن وجود دارد. برجستگی عمده‌ی این وضعیت، چنان‌که فردریک جیمسون اذعان می‌کند، ایده‌ی پایان‌ها (تاریخ، ایدئولوژی، هویت مدرن، دولت رفاه و...) و فرارسیدن آن چیزی است که خود از آن با عنوان «منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر» (جیمسون، ۱۳۷۹: ۷۱-۱) نام می‌برد. وضع پسامدرن در این چارچوب، حامل ویژگی‌های «جامعه‌ی مابعد صنعتی (دانیل بل)، جامعه‌ی مصرفی، جامعه‌ی اطلاعاتی، جامعه‌ی الکترونیکی یا دارای تکنولوژی سطح بالا و جامعه‌ی شبیه‌سازی الکترونیکی (ر.ک؛ اسمارت، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۵۲) است. در این وضعیت جغرافیایی جدید، به قول دیوید هاروی، فشردگی زمان - مکان فاصله‌های عصر مدرن را از بین برده و تکنولوژی‌های ارتباطات و اطلاعات، اهمیت دیگری می‌یابند. «امروزه برقراری تماس‌های روزانه با مردمی ممکن شده است که در قاره‌های دیگر زندگی می‌کنند و حوادث و وقایع می‌تواند از طریق رسانه‌های همگانی در سراسر جهان تجزیه شود» (گیبینز، ۱۳۸۱: ۴۹).

این وضعیت اقتصادی و فرهنگی با کاتالیزور «جهانی‌شدن‌ها» نیز همراه شده است.



تا حدی که با افزایش تجارت جهانی و مهاجرت‌ها هم‌پیوندی^۱ منجر به خطر را نیز افزایش می‌دهد. این مسأله که در بخش بعدی و در ارتباط با ماهیت جنگ پسامدرن مورد توجه قرار می‌گیرد، به تشدید تهدیدات نظامی و زیست - بومی غیرقابل کنترل و نامحدود می‌انجامد. به قول آلویس بک، در وضع پسامدرنی بهتر است بگوییم، در یک «جامعه‌ی مخاطره» زندگی می‌کنیم (ص ۵۰). جامعه‌ی به اصطلاح کوچک شده‌ای که در آن دولت - ملی هم نمی‌تواند شهروندان خود را از اتفاقات و حوادثی ایمن دارد که در هر نقطه‌ی جهان امکان وقوع دارد. از کابل تا شرم‌الشیخ و از لندن تا نیویورک. وضعیت پسامدرنی که از جهت اطلاعاتی و تکنولوژی ارتباطی، پای در فراواقعیت نهاده است؛ به‌طوری‌که در هر صدهزارم ثانیه، میلیارد‌ها اطلاعات رد و بدل می‌شود، همه چیز را به سرعت دگرگون می‌کند. تمام جنبش‌ها، قبل از این‌که به بلوغ برسند، مرده اعلام می‌شوند. ارزش‌های گوناگون پیش از تثبیت، به ضدارزش تبدیل می‌گردند. به قول اسکات لش، این وضعیت فرهنگی مبتنی بر تمایزدایی در فرهنگ عامه نهادینه شده است (۱۴) (لش، ۱۳۸۳: ۴-۶).

وضع پسامدرن، با حمله به مفاهیم قبلی هویت اجتماعی دوران مدرن، یک جهان افسارگسیخته را ایجاد کرده که در آن وعده‌ی مدرنیته‌ای برای ایجاد یک جهان تحت کنترل از میان رفته است. عدم قطعیت، مخاطره و بی‌سازمانی جایگزین شده است. خودهای جدیدی را وارد کارزار کرده که نه به ساختارهای سنتی متصل‌اند و نه انضباط دوران مدرن. نه هویت سنتی متکی بر مذهب یا طبقه یا قبیله خاصی و نه هویت ساختگی دوران مدرن.

پسامدرنیته، با راه دادن به گفتمان‌های جنسیت و هویت‌های بومی باز تعریف شده و بازتولید شده، رابطه‌ی هویت - موقعیت را ایجاد کرده است. به این ترتیب، همه چیز نسبی و موقتی و در پیوند با رویدادهایی است که برخوردها را پدید می‌آورد. خویشن‌های جدید سر برآورده‌اند؛ اما به قول بودریار، این خویشن‌ها، در معرض تاخت و تاز ایماژها و وانمودهاست. «کار به آن جا کشانده شده است که دیگر حتی تصور کردن یک خط فارق میان هویت‌های طبیعی و هویت‌های ساختگی و آرمان‌های و آرزوها، امری دور از ذهن به نظر می‌آید» (قره‌باغی، ۱۳۸۰: ۲۶۹-۲۹۰). به همین ترتیب، منتقدانی چون داگلاس کلنر و مک روبی تصریح می‌کنند که احساس هویت،

ساخته و پرداخته مصرف مداوم ایماژها و تولید انبوه اشیای مصرفی است. این اوضاع به هم ریخته، در عین نظمی سطحی که بالقوه برای هر نوع نزاع و درگیری آماده است، به قول جیانی و اتیمو، به برج بابل (۱۵) می ماند، چنان که دیگر هیچ گونه «بازگشت به عید پنجاهه» به مفهوم نجات بخش مسیحاگونه قابل تصور نمی باشد (لایون، ۱۳۸۰: ۱۶۲). ترسیم اشکال جنگ ها در شرایط پست مدرن و نوع انگیزه ی آن می تواند به فهم چگونگی افزایش منحنی خطرات جهانی حتی بیش از دوران مدرن مدد رساند.

۳-۲- عصر جنگ های پسامدرن

تلاش راقم این سطور در بخش قبلی پیرامون وضع پسامدرن نه جهت گیری ایجابی یا منفی؛ بلکه احتجاجی نظری به شکل پاتولوژی یا آسیب شناسی بود تا بلکه بتوانیم در این جا به شکلی هر چند مختصر، مشخصات جنگ های جدید را به تصویر کشیم. مورخ مشهور اریک. جی هابسباوم در گفت و گویی با آنتونیو پولیتو با عنوان «جنگ و صلح» بر آن است که در پیشرفت تکنولوژیکی از یک سو و توجیهات قومی یا مذهبی که در تاریخ قرون وسطایی ریشه دارند، توسل مکررتر و غیرمسئولانه تر برای تخریب و جنگ بیش تر را مجاز سازد (هابسباوم، ۱۳۸۳: ۲۳-۳۱). البته در اینجا هر دو طرف قضیه در تشدید فضایی جنگی به واسطه ی اغراض خود و هویتی که ارایه می کنند مقصرند.

از یک سو، لیبرالیسم جهانشمول، جهانی شدن لیبرالیسم اقتصادی و ساخت نهاد پساملی، نوعی وضعیت فرهنگی امپریالیستی توسعه طلب را تجسد بخشیده که «دنیای مک» - به الهام از نام مک دونالد - نام گرفته است و در مقابل آن نیز واکنش های شبه ناسیونالیستی، قومی و عقیدتی صف آرای کرده که جهاد با دنیای مک لقب گرفته است. مواجهه ی القاعده با غرب در افغانستان و نیویورک، از جمله مهم ترین مثال بارزی است که اثرات منفی آن هم چنان این جا و آن جا به چشم می خورد. از یک طرف حامیان جهانی شدن اقتصادی و فرهنگی، برآنند که جهان به زودی در کلیتی بیش و کم منسجم ادغام خواهد شد؛ اما در مقابل این جهانی سازی، «ناابرازی و تضادهای موجود در شمال و غرب و در مقیاس جهانی را رواج می دهد و سپس مسایل جنوب و روابط شمال - جنوب را به آن می افزاید» (مان در فاستر و دیگران، ۱۳۸۳: ۸۷-۹۰).

این وضعیت، شرایط «جنگ همه علیه همه» را به صورتی که هابز در شاهکار لویاتان مطرح کرده بود، بازنمایی می کند؛ اما دقیقاً به شیوه ی شبیه سازی شده، بهداشتی و کاملاً پسامدرن. در شرایطی که در عصر هابز، یا دوران مدرن، توانایی نظامی و سیاسی در



محدودیت خاصی تعریف می‌شد و شگرد آن پیاده‌نظام و سواره‌نظام و واحد توپخانه بود، اکنون سربازان سیبورگی (۱۶)، با دست‌یازی به «جنگ فن‌آوری، جنگ کامل، جنگ خیالی، جنگ فوق‌مدرن، جنگ فرامدرن، جنگ فراواقعی، جنگ اطلاعات، جنگ اینترنتی، جنگ مغزها، جنگ موج سوم، جنگ نسل ششم، جنگ دوران چهارم، جنگ محض» در جنگ‌های خلیج فارس و جزایر فالکلند^۱ نشان می‌دهند که دیگر جنگ هویت مشخص، جمعیت میهن‌پرستانه دوران ناپلئون که هگل با احترام از آن یاد می‌کرد یا حتی عضله به شیوه‌ی دوران سنت نیست؛ بلکه «این نظم عصبی اوست که اهمیت دارد و می‌جنگد» درست به همین دلیل بود که بودریار^۲ مدعی شد جنگ خلیج فارس هرگز اتفاق نیفتاد. این جنگ امری شبیه‌سازی شده بود، یک رشته‌ای از اجراهای خطایی یا لفاظی^۳ که وانمودسازی کامپیوتر و رسانه‌ای بوده است (فیلدستون، ۱۹۹۵: ۱).

در مقابل، نزاع هویتی و عقیدتی بخش تحقیر شده‌ی جهان نیز حتی با ابزارهای دوران پیشامدرن که نویسنده‌ای از آن به‌عنوان سلاح یا جنگ ضعیفان در عصر پسامدرن نام برده است (مان، ۱۳۸۲: ۱۰۰) با چند تن محدود و مجهز به چاقو، در چند دقیقه بیش از ۳۰/۰۰۰ نفر را قتل‌عام کردند. این قتل‌عام جلوه و روند جدیدی از جنگ‌های پسامدرن را نشان می‌دهد که در آن غیرنظامیان حتی در شهرهای شمال صنعتی شده در امان نخواهد بود.

برای وضعیت پارادوکسیکال جدید که در جهان نظامی دوگانه پدید می‌آید - مناطق آرام / مناطق آشوب - به صورتی که شمال آرام هم‌جوار مناطقی که آشوب و شورش مسلحانه آن را فراگرفته و به منطقه‌ی قبلی نیز تسری می‌یابد، جز وضع پسامدرن چیزی دیگر نمی‌توان اطلاق کرد. در این نقل پیامبرگونه‌ی سولژنیتسین که با تجربه‌ی قرن خشن بیستم گفته شده حقیقت غیرقابل انکاری وجود دارد. او می‌گوید: «اگر درس جهانی قرن بیستم چون واکسنی التیام‌بخش عمل نکند، آن‌گاه ممکن است گردباد سرخ عظیم در کلیت‌اش دوباره تکرار شود» (در هابسباوم، ۱۳۸۰: ۷۰۲).

رخدادهای چندساله‌ی اخیر در اروپای شرقی، افغانستان تا عراق، بیانی از وضع جهان پسامدرن است که با موفقیت متافیزیکی تکنولوژی و فرهنگ جهانی - فرهنگ بومی پی‌درپی باز تولید می‌شود. مهم‌ترین بازتاب این امر در اغتشاش معنایی جنگ‌های

۱- Falklands war

۲- J. Boudrillard

۳- Rhetorical Performance

جوهری (یا کلاسیک) با پدیده‌های جنگی امروزه چون تروریسم به نمایش درمی‌آید. واسازی حاصل از موقعیت پسامدرن، در ارتباط با جنگ‌های نوین «تمایز»ها را مخدوش کرده است، تمایز بین درگیری یا جنگ داخلی و درگیری بین‌المللی، تفاوت وضعیت جنگ و صلح میان وضعیت جنگی و وضعیت صلح‌آمیز.

در این وضعیت، کسب و کار سودآور مبتنی بر جنگ حیرت‌آور شده است. چنان‌که با دست‌یازی به سربازان مزدور می‌توان دار و دسته‌های جنگی تدارک دید که عمدتاً هم از سنین پایین و وضعیت اقتصادی فلاکت بار گزینش شده‌اند (۱۷) و به سرعت نیز در عرصه‌های نبرد قربانی مطامع می‌شوند. به نظر می‌رسد به وجهی بازنمایی شده و پارادوکسیکال از نو تضعیف موقعیت دولت ملی در مواجهه با وضع جدید، ما شاهد احیای چهره‌ی قدیمی جنگ‌سالاران باشیم. در مقابل، با وجود آن‌که هر لحظه اخبار و اطلاعات متعددی سرریز می‌شود؛ اما افکار عمومی از امکان دآوری درخصوص تمایز جنگ عادلانه - ناعادلانه باز می‌مانند. نه تنها دولت‌ها، بلکه بسیاری مؤسسات خصوصی رسانه‌ای چون سی.ان.ان و فاکس نیوز این امکان را یافته‌اند تا وقایع جنگ‌ها و مسایل مبتلابه آن را به شکل دلخواه گزینش و منتشر کنند.

در وضعیت پیش آمده، آن هم در سال‌های نخست هزاره‌ی جدید که می‌بایست شروع دورانی از رفاه، آسایش و امنیت باشد، سیاست‌های ستیزه‌گرانه، همه‌ی جهان را دچار بی‌ثباتی فزاینده کرده است؛ از نیویورک تا کابل و از آن‌جا تا خاورمیانه. این شرایط به خوبی حاکی از تشدید شرایط جنگی و ناتوانی جهان فرامدرن برای نهادینه ساختن صلح است. تصاویر نسبتاً تیره‌ای که از سوی امثال هانتینگتن درخصوص «برخورد تمدن‌ها» در آینده ارایه شده، حاکی از بروز هویت‌های اجتماعی تازه و ابراز وفاداری به قوم، زبان و فرهنگ یا حزب جدیدی است که منابع درگیری‌ها را بیش از پیش تقویت و ایده‌ی صلح‌خواهی را تضعیف می‌کند. از سوی دیگر دولت‌ها و حکومت‌های واجد دموکراسی و مدعی گسترش آن‌که در رأس آن ایالات متحده قرار دارد، هر سال هزینه‌های نظامی خود را بالا می‌برند. نیروهای نظامی کنونی در جهان به همراه گرایش‌های میلیشیای تروریست، به چنان ظرفیت‌های ویرانگری دست یافته‌اند که ابعادی سرسام‌آور دارد. به قول گیدنز «ثروت مادی تولید شده در جوامع صنعتی، حتی در مقایسه با بزرگ‌ترین دولت‌ها و امپراتوری‌های سنتی، چنان عظیم است که



حتی با استفاده از نسبت کوچکی از منابع در دسترس می‌توان نیروی نظامی مهیبی ایجاد کرد» (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۸۴).

ملاحظات پایانی

سال بلو، قهرمان رمان برهنه‌ها و مرده‌ها اثر نورمان میلر (۱۸)، که در پایان جنگ جهانی دوم منتشر شد، در اشاره به افزایش میزان خصومت در جهان مدرن می‌گوید: «من پیوسته از شرایطی متواضعانه به سمت فاجعه‌ی کل پیش رفته‌ام» (میلر، ۱۳۸۴: ۱۰۱). این عبارت هسته‌ی مرکزی فرضیه‌ای بود که در این نوشتار پیرامون ماهیت جوامع مختلف و جایگاه جنگ در آن مطرح کردیم. مسأله‌ی اصلی مطروحه در این مثال، حول دو موضوع بود؛ ۱- چگونگی تغییر ماهیت جنگ هم‌زمان که با دریافتی از تغییر ماهیت معرفتی و ساختاری جوامع در دوران سنت، مدرنیته و پسامدرن مورد توجه بوده است. ۲- اثبات این‌که در چارچوب این گذارهای معرفتی و ساختاری، نه تنها کاهش در نزاع‌های خرد و کلان رخ نداده، چه بسا وضعیت مخاطره‌آمیزی بر جهان - زیست حاکم شده است. در باب موضوع نخست چند نکته قابل توجه است:

۱- جنگ در هر سه دوره به مثابه‌ی یک نهاد اجتماعی، بیان تمایلات، انگیزه‌ها و کنش‌های جامعه‌ی فرضی است، به این ترتیب که طبعاً این انگیزه‌ها و کنش‌ها به مقتضای ادوار مختلف تغییر ماهیت داده است.

۲- به همان ترتیب که صورت معرفتی و ساختاری جوامع تغییر یافته، جنگ نهادینه‌تر و با واسطه‌ی توسل به برخی نیازها مشروع‌تر جلوه کرده است.

۳- در حالی که در جوامع سنتی، ساختار ساده‌ی جامعه، توسعه‌نیافتگی مادی و معنوی، جنگ محدود و قابل کنترل بود، در دوران مدرن و پسامدرن، نه تنها نهاد جنگ پیر و فرتوت نشد؛ بلکه فضیلت‌های نظامی آن را در قالب ناسیونالیسم و هویت‌خواهی‌های متکثر، بازتولید کرده است.

اما درخصوص موضوع دوم، نیز چند نکته اهمیت دارد:

۱- این‌که برخلاف نظریه‌پردازان خوش‌بین یا کلاسیک‌های دوره‌ی مدرن (کنت، اسپنسر و سن‌سیمون) که گمان می‌کردند با جایگزینی نهادهای جدید و فرایند صنعتی شدن، جنگ برای همیشه رخت برخواهد بست، دولت‌ها از بعد نظامی - نظارتی توسعه‌ی فزاینده داشته‌اند.



۲- با اختراع ملت و هنجارهای القا شده‌ی جامعه و مدنیت آن، خشونت فراگیری که روزگاری در جوامع پیشامدرن پراکنده بود، به دولت‌ها سپرده شد. این در حالی است که برخی نظریه‌پردازان، از این دوره به‌عنوان چرخش از خشونت به یک هنجار آرام مبتنی بر توسعه‌ی آزادی‌های مدنی یاد می‌کردند.

۳- ما هم‌چنان در جوامع نظامی زندگی می‌کنیم، برای مثال ۲۵ درصد از بودجه‌ی ایالات متحده صرف هزینه در عملیات خارجی می‌شود و در حال حاضر بودجه‌ی نظامی این جامعه‌ی ثروتمند و آزادی‌خواه ۴۴۱ میلیارد دلار است. این موضوع درباره‌ی غالب جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه نیز صدق می‌کند.

۴- در حالی که جنگ‌های پیشین، بازتابی از انگیزه‌های شخصی، کوچک و انواع ماجراجویی‌ها را داشت، دوران مدرن آن را به مسأله‌ی حکومت و جامعه مبدل ساخت، شعار انقلاب مدرن فرانسه مشهور است: «شهروندان مسلح شوید!». در عین حال جهانی‌شدن در عصر پسامدرن، و فشردگی زمان و مکان، تمام اشکال نزاع دو دوره‌ی قبلی را بازتولید کرده است. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ماجرای بالکان و عراق، نمونه‌های پارادوکسیکال عصر کنونی است.



یادداشت‌ها :

- ۱- برتولت برشت شاعر و متفکر آلمانی که مطالب زیادی علیه جنگ و حمایت از صلح نوشته است، این شعر را در کنار ده‌ها شعری قرار داده است که ماهیت اندیشه‌ی او را راجع به سیاست، فاشیسم و جنگ نشان می‌دهد. این سروده در کتاب برشت، برشت شاعر، ترجمه‌ی علی عبداللهی به چاپ رسیده است.
- ۲- تحلیل‌های جامعه‌شناختی و سیاسی دقیق کلاوزویتس در کتاب رساله‌ای درباره‌ی جنگ سبب شد تا این اثر پس از چاپ‌های مکرر مورد استناد و توجه نظریه‌پردازان اجتماعی و چه بسا برخی حاکمان قرار گیرد. از این جهت است که همان ارزشی را که برای کتاب ثروت ملل آدام اسمیت در تکوین و تکامل دانش اقتصاد قابل هستند برای کلاوزویتس نیز در بررسی‌های دانش نظامی و جنگ قابل می‌باشند.
- ۳- در یکی از حفاری‌های باستان‌شناسی در سوریه، نقاشی توت آنخامون ارباب‌ران در حالی که با کمانی نشسته بر ارابه جنگی است، به‌دست آمده است (ر.ک: کیلی، ۱۹۹۶).
- ۴- مایکل دوئل با تأثیرپذیری از دیدگاه‌های کنت والتز، بر آن است که در تبیین صلح و جنگ سه نظریه‌ی کلان وجود دارد؛ نظریه واقع‌گرایانه^۱ که ریشه در آرای مورخ یونانی توسیدید دارد و نمایندگان بعدی آن، ماکیاولی، هابز، روسو و در قرن بیستم امثال هنری کیسنجر هستند. نظریه لیبرالیستی^۲ که متأثر از آرای جان لاک، کانت، جان استوارت میل و برخی چهره‌های لیبرال قرن بیستم است. و سرانجام دکتترین سوسیالیستی^۳، که طبعاً به آرای مارکس، انگلس، و متأخرینی چون لنین، استالین و مائو می‌پردازد (ر.ک: دوئل، ۱۹۹۷).
- ۵- جدول موردنظر، با استناد و راهنمایی از کتاب جنگ و ارتش پیتر می‌یر، طراحی شده است (ر.ک: می‌یر، ۱۳۷۶، ص ۲۹).
- ۶- در پژوهش تورنی‌های و کوئنسی رایت، درباره‌ی جنگ‌های ابتدایی، زندگی برخی قبایل در امریکای لاتین و آفریقا، جنگ به مثابه ورزش یا پاره‌ای سنت‌های اعتقادی بوده است. کندن پوست سر، که جزو وظایف جادوگر قبیله‌ی بدو با تصور ازدیاد محصول در رابطه بوده است.
- ۷- این نظریه‌ی تکاملی، طرفدارانی چون ابن‌خلدون، برتراند راسل، گمپلو ویچ، اوپنهایم، کوئنسی رایت و روستو دارد.
- ۸- برخی متفکران برآنند که عصر مدرن از قرن پنجم میلادی تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و عصر پست‌مدرن از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تا زمان حاضر قریب به ۱۵۰ سال در حال تکامل می‌باشد (نلسون، ۱۹۸۷) برخی‌ها نیز معتقدند که پست مدرن از سال ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پدیدار شد (فرای و دنات ۱۹۸۷) پائولین مری روستائو در چگونگی فهم رابطه‌ی پسامدرن با علوم اجتماعی این دیدگاه‌ها را مورد ارزیابی قرار داده است (روستائو، ۱۳۸۰: ۲۲-۲۵).

۱- Realistic

۲- Liberalistic

۳- Socialistic

- ۹- شاید کم‌تر کسی بداند که زنان انگلیسی تا ۶۰ درصد نیروی کار را در کارخانه‌ها و ویژه ساخت گلوله‌های توپ در طی جنگ جهانی اول تشکیل می‌دادند. در پوسترهای زمان جنگ، مناظری از تصویر سه زن فرانسوی در حال کشیدن خیشی در جایی که حیوانات باید آن را بکشند، در جبهه نشان می‌دهد که حاکی از بعد تلخ ماجراست.
- ۱۰- جنگ جهانی اول که معروف به نبرد سنگرها یا خندق‌ها بود، در تلفات نظامیان در چند درگیری زبان‌زد است. برای مثال در نبردهای سوم^۱ و وردن^۲ به طول ده مایل، در طول یک روز، فقط ارتش بریتانیا ۵۷/۴۷۰ نفر تلفات داد (ر.ک: تاکمن، ۱۳۸۰: ۱۲).
- ۱۱- عموره شهری بود که به خاطر گناهان ساکنانش توسط آتشی که از آسمان نازل شده نابود گشت.
- ۱۲- از قضا بمبی که در ۶ آگوست ۱۹۴۵ بر سر مردم هیروشیما افتاد، بمب اورانیومی به نام پسر کوچولو^۳ بود که قدرت انفجاری به اندازه‌ی ۱۲/۵۰۰ تن تی.ان.تی داشت. توسعه‌ی این سلاح‌ها در دوران جنگ سرد و جوامع پسامدرن، قدرت تخریبی آن را به وسعت تمامی کره‌ی زمین رسانیده است (ر.ک: پیرانی، ۱۳۸۰: ۳۸-۵۴).
- ۱۳- به نظر می‌رسد در میان مباحث نظری بنیادین پیرامون پسامدرن، نقطه‌نظرهای چند تن قابل توجه است: لیوتار در اندیشه‌های خود پیرامون پسامدرن از آن به‌عنوان محملی برای انتقاد یا پایان از فراروایت‌ها یا روایت‌های بزرگ درباره‌ی رهایی در مدرنیته بهره می‌برد. بحث دیگر، موضع بنیادستیزی^۴ ریچارد رورتی عمل‌گرای امریکایی است. او بر این اساس مدعی است هیچ‌گونه دیدگاه عینی وجود ندارد که حقیقت یا دانش در مورد جهان را تضمین نماید. در عین حال به عقیده‌ی او، عمده‌ی تئوری‌های بزرگ غربی در پی همین ماجرا رفته‌اند. سرانجام مبحث جوهرستیزی anti-essentialism ژاک دریدا در نشان دادن مشکلات، تلاش برای تعیین ذات اشیا و قطعی و تثبیت کردن کامل هویت کلمات و موضوعات است. در کل، این متفکران متفق‌القول‌اند که ما توسط یک طرح جهانی که در پشت سرمان تداوم دارد، محدود نشده‌ایم (ر.ک: لیوتار، ۱۳۸۱، رورتی، ۱۹۸۰؛ دریدا، ۱۹۸۱).
- ۱۴- فردریک جیمسون نیز هم‌چون اسکات لش، بر آن است که پسامدرنیته، نه یک سبک؛ بلکه یک پارادایم فرهنگی مسلط بر زندگی امروزی ماست. مفهومی که حضور و هم‌زیستی طیفی از ویژگی‌های متفاوت و درعین‌حال تبعی را امکان‌پذیر می‌سازد (ر.ک: جیمسون، ۱۳۷۹: ۱-۷۱).
- ۱۵- Babel (به معنی دروازه‌ی خدا) نام شهری قدیمی در بین‌النهرین بوده است. بابل درعین‌حال به معنی اغتشاش و غوغا نیز هست.
- ۱۶- هیلدگری در کتاب جنگ پست‌مدرن، اصطلاح «سربازان سیورگی» را در اشاره به مدل انسانی - تکنولوژیکی نیروی جنگی تازه به کار گرفته است که در جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس از سوی

۱- Somme

۲- Verdun

۳- Little Boy

۴- Anti-Foundationalist

متحدین امریکا نیز استفاده واقع گردید.

۱۷- در تحقیق سال ۲۰۰۳ بانک جهانی آمده است: درآمد اندک مردم می‌تواند در آینده عامل مهم بروز جنگ‌ها باشد. اختلاف درآمد به صورتی حاد در حال افزایش است. یک میلیارد انسان با درآمدی کم‌تر از یک دلار در روز؛ یعنی، بسیار کم‌تر از حداقل شرایط زیستی زندگی می‌کنند (ر.ک: هایت، ۱۳۸۲: ۱۷).

منابع :

- ۱- استوکر، جری و مارش، دیوید (۱۳۷۸)؛ *روشن و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه‌ی احمد حاجی‌یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.
- ۲- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۷)؛ *ارتش و سیاست*، تهران: قومس.
- ۳- برشت، برتولت (۱۳۸۲)؛ *برشت شاعر، مجموعه‌ی آثار*، ترجمه‌ی علی عبداللهی، تهران: آهنگ دیگر.
- ۴- بروس‌هال، رادنی (۱۳۸۳)؛ *دایره‌المعارف ناسیونالیسم* (سه جلدی)، ویراسته‌ی الکساندر ماتیل، ترجمه‌ی نسرين طباطبایی و دیگران، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۵- بوتول، گاستون (۱۳۷۹)؛ *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه‌ی هوشنگ فرخجسته، تهران: علمی فرهنگی.
- ۶- تافلو، آلون (۱۳۸۱)؛ *جنگ و ضدجنگ*، ترجمه‌ی شهیندخت خوارزمی، تهران: آسونه.
- ۷- توین‌بی، آرنولد (۱۳۷۳)؛ *جنگ و تمدن*، ترجمه‌ی خسرو رضایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۸- پوپر، کارل (۱۳۸۳)؛ *زندگی سراسر حل مسئله است*، ترجمه‌ی شهریار خواجهیان، تهران: مرکز.
- ۹- اکانل، رابرت ال (۱۳۸۲)؛ «جنگ: نهاد بدون وزارت»، *تاریخ قرن بیستم*، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۰- دان، راس (۱۳۸۲)؛ *تاریخ تمدن و فرهنگ جهان*، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، تهران: طرح نو.
- ۱۱- ساراپ، مادن (۱۳۸۲)؛ *پساساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه‌ی محمدرضا تاجیک، تهران: نشر نی.
- ۱۲- سوئیزی، پل (۱۳۸۳)؛ *جهانی‌شدن، جهانی‌سازی*، ترجمه‌ی مجید مددی و دیگران، تهران: دیگر.
- ۱۳- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۳)؛ *مبانی اندیشه نظامی*، تهران: دوره‌ی عالی جنگ.
- ۱۴- جیمسون، فردریک و دیگران (۱۳۷۹)؛ *منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر*، ترجمه‌ی مجید محمدی و دیگران، تهران: هرمس.
- ۱۵- جهانگللو، رامین (۱۳۷۸)؛ *کلاوزویتس*، تهران: هرمس.
- ۱۶- روسنائو، پائولین مری (۱۳۸۰)؛ *پست مدرنیسم و علوم اجتماعی*، ترجمه‌ی حسین کاظم‌زاده، تهران: آتیه.

- ۱۷- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۸۲): *فرهنگ سیاسی آرش*، تهران: آشیان.
- ۱۸- فروید، زیگموند و اینشتین، آلبرت (۱۳۸۳): *چرا جنگ؟*، تهران: فرزاد روز.
- ۱۹- لایون، دیوید (۱۳۸۰): *پسامدرنیته*، ترجمه‌ی محسن حکیمی، تهران: آشیان.
- ۲۰- گالی، و.ب (۱۳۷۲): *فلسوفان جنگ و صلح*، ترجمه‌ی محسن حکیمی، تهران: مرکز.
- ۲۱- گیبینز، جان.آر (۱۳۸۱): *سیاست پست‌مدرنیته*، ترجمه‌ی منصور انصاری، تهران: گام نو.
- ۲۲- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰): *جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- ۲۳- _____ (۱۳۸۳): *مجموعه آثار*، ویراسته‌ی فیلیپ کسل، ترجمه‌ی حسن چاووشیان، تهران: ققنوس.
- ۲۴- گیدنز، آنتونی و دیگران (۱۳۸۲): *نظریه جامعه‌ی اطلاعاتی*، ترجمه‌ی مهدی داودی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲۵- تروی، جیمز و دیگران (۱۳۸۲): *تاریخ تمدن و فرهنگ جهان*، ویراسته‌ی راسن دان، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، تهران: طرح نو.
- ۲۶- لش، اسکات (۱۳۸۳): *جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم*، ترجمه‌ی حسن چاووشیان، تهران: مرکز.
- ۲۷- موسوی، میرطیب (۱۳۸۳): *آرتش و سیاست*، تهران: نشر مردم‌سالاری.
- ۲۸- فراروش، استیوان (۱۳۸۳): *یا سوسیالیسم یا بربریت*، ترجمه‌ی مرضی محیط، تهران: اختران.
- ۲۹- مان، مایکل (۱۳۸۳): *در جهانی شدن، جهانی‌سازی*، ترجمه‌ی مجید مددی و دیگران، تهران: نشر دیگر.
- ۳۰- می‌یر، پیتر (۱۳۷۶): *جنگ و آرتش*، ترجمه‌ی محمدصادق مهدوی، تهران: قومس.
- ۳۱- میلر، نورمان (۱۳۸۴): *چرا می‌جنگیم؟*، ترجمه‌ی جاهد جهانشاهی، تهران: اختران.
- ۳۲- هابسباوم، اریک (۱۳۸۱): *عصر نهایت‌ها*، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: آگه.
- ۳۳- _____ (۱۳۸۲ الف): *ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۷۸۰ م*، ترجمه‌ی جمشید احمدپور، تهران: نیکا.
- ۳۴- _____ (۱۳۸۲ ب): *عصر امپراتوری*، ترجمه‌ی ناهید فروغال، تهران: اختران.
- ۳۵- _____ (۱۳۸۳): *قرن بیست‌ویکم*، ترجمه‌ی ناهید فروغان، تهران: نظر.
- ۳۶- هایت، کلودیا (۱۳۸۳): *جهانی‌شدن و جنگ*، ترجمه‌ی لطفعلی سمینو، تهران: اختران.
- ۳۷- هنل، ریچارد (۱۳۸۳): *تروریسم شکل جدید جنگ*، ترجمه‌ی احمد واحدیان، تهران: سخن گستر.
- ۳۸- نیکفر، محمدرضا (۱۳۸۳): «مفهوم صلح»، *نگاه نو*، ش ۶۳.
- ۳۹- نولان، پاتریک، لینسکی، گرهارد (۱۳۸۰): *جامعه‌های انسانی*، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.



- ۴۰- Doyle, Michael (۱۹۹۶); *War and Peace* London: W.W. Norton & Company.
- ۴۱- Kagarlitsky, Boris (۱۹۹۹); *New Barbarism* London: Pluto Press.
- ۴۲- Keely, Lawrence (۱۹۹۶); *War befor Civilization* Oxford, Press.
- ۴۳- Tzvetan, Todorov (۲۰۰۳); *Hope and Memory* London: A. Books.